

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

ادامه‌ی بحث از مطلب اول: بنا بر برخی از مبانی، مقیّد اظهر از مطلق نیست

بحث در اشکال مرحوم محقق صاحب منتقى الاصول بود که تطبیق اظهر بر ظاهر در مقام تمام نیست و درست نیست. چون فرمایش ایشان در حقیقت دو مقدمه دارد. مقدمه اولی این بود که در باب مقدمات حکمت مقدمه اولای مقدمات حکمت این است که باید احرار کنیم که مولی در مقام بیان است، گوینده در مقام بیان است و این که در مقام بیان است یعنی در مقام بیان انتقال چه معنایی در استعمال، در اراده استعمالیه هست، نه چه معنایی در اراده جدیه اراده کرده، برخلاف مرحوم محقق نائینی. پس بنابراین می‌خواهیم بگوییم با این سخنش با این کلامش چه چیزی را می‌خواهد منتقل کند. وقتی مراد از بیان این شد، قهراً وقتی احرار کردیم متکلمی در مقام بیان است یعنی با این کلامش می‌خواهد چیزی را به ذهن مخاطب منتقل کند. این جا برای ما قطع حاصل می‌شود که همان موضوعی که این لفظ را اراده کرده اگر قرینه‌ای نیاورده، اگر هم قرینه آورده، طبق قرینه را اراده کرده. چرا برای ما قطع پیدا می‌شود؟ برای این که این لفظ جزء این معنای موضوعی له، صلاحیت انتقال چیز دیگری را ندارد مگر این که قرینه کنارش قرار بدهیم. حالا که قرینه قرار نداده در کنارش، این لفظ که صلاحیت انتقال امر آخری را ندارد پس قطع پیدا می‌کنیم که همین موضوعی که را می‌خواهد منتقل بکند. این دیگر ظهور نیست. ظهور یعنی احتمال خلاف در آن داده می‌شود. این نص است. بنابراین مطلق وقتی که مقیّدش منفصل باشد و کنارش نباشد، انسان یقین پیدا می‌کند که این گوینده آن چه که خواسته با این کلام مطلق منتقل کند به ذهن مخاطب، همان مطلق است نه امر آخر. بنابراین، این ظهور نیست که شما بگویید مقیّد اظهر است و این ظاهر است، و حجیت ظاهر مقیّد است به این که اظهاری برخلافش نباشد. این نص است. اظهر نیست بلکه نص است. البته آن مقیّد هم نص است. آن هم که مقیّد هست خب غیر از این نمی‌تواند به ذهن منتقل بکند. دو تا نص شاخ به شاخ می‌شوند. دو مقتضای متفاوت. بنابراین این جاها تطبیق اظهر بر ظاهر از نظر صغروی درست نیست. این مقدمه اولای کلام است.

مقدمه دوم هم این است که اظهر و ظاهر مربوط به مراد استعمالی هستند نه مراد جدی. پس در مقام مراد استعمالی که همان جای اظهر و ظاهر هست، ما یقین داریم به این که مراد استعمالی چیست و دیگر معنا ندارد این حرف که یکی‌اش را اظهر قرار بدهیم و یکی‌اش را ظاهر. این حاصل فرمایش مرحوم محقق صاحب منتقى الاصول است و براین اساس بر مرحوم محقق آخوند اشکال بنایی فرموده. فرموده شما خودتان در مقدمات حکمت همین را قائلید که در مقام بیان بودن یعنی در مقام بیان مستعمل فیه است و چه می‌خواهد منتقل کند برخلاف مرحوم محقق نائینی. حالا که این را قائل هستید. پس بنابراین روی مبنای خودتان نمی‌توانید بگویید تقدم مقیّد بر مطلق از باب اظهر و

ظاهر است که فرمودید.

این فرمایش مرحوم محقق صاحب منتقى الاصول است.

سؤال: مقدمه دوم تان مشخص نشد.

جواب: یعنی چه چیزی از آن مشخص نشد؟

سؤال: ...

جواب: یعنی نفهمیدید صحتش را یا نفهمیدید چه می‌گوییم؟

سؤال: هر دو.

ایشان می‌فرماید اظهر و ظاهر و ظهورات برای مرحله مدلول استعمالی است.

صفحه 297:

«و لا يخفى أنَّ الاظهرية و الظاهرية إنما هي في عالم الاستعمال و المراد من اللفظ.» [1]

اظهریت و ظاهریت برای عالم استعمال و آن چه که از این لفظ اراده شده به اراده استعمالیه. در حاشیه هم خود مقرر فرموده این کلامی که آن بالا گفتیم:

«دفع لما قد يتوهم من أنَّه يمكن أن يكون المراد بالاظهرية و الظاهرية في مقام الكشف عن المراد الجدى.» [2]

و خب حالا این جا یک توضیح بیشتری هم عرض بکنم و آن این است که در نسبت به مراد جدی ما ممکن است قطع پیدا نکنیم. چون می‌شود کسی یک حرفی را می‌زند و مراد جدی‌اش طبق تمام آن ما قاله نباشد. ما اراده بخشی از ما قاله باشد. مثل مواردی که انسان یک عامی را می‌گوید و بعد تبصره برایش می‌آورد. خب ما قاله عام بود ولی ما اراده عام نیست. خب نسبت به مراد جدی ما یقین پیدا نمی‌کنیم ولی نسبت به مراد استعمالی به بیانی که ذکر شد چه پیدا می‌کنیم؟ یقین پیدا می‌کنیم. چون در مراد استعمالی فرض این است که با این لفظ احراز کردیم می‌خواهد معنایی را منتقل کند و نمی‌خواهد تصحیح حرف کند، نمی‌خواهد تمرین کند، این لفظ را تکرار کند تا این که خوب ادایش را بلد بشود. این‌ها نیست. می‌خواهد با این به طرف خودش، به مخاطب‌هایش چیزی را منتقل کند. وقتی احراز کردیم می‌خواهد چیزی را منتقل بکند، این لفظ که صلاحیت ندارد برای انتقال معنای دیگر تا این که احتمال بدهیم شاید معنایی غیر از این را می‌خواهد منتقل نماید. منتقل نمی‌شود به واسطه او معنای دیگری جز آن که این برایش وضع شده. اگر قرینه می‌آورد، خب بله. طبق آن قرینه یک معنای جدیدی، یک معنای دیگری ممکن است بود منتقل بکنند براساس آن قرینه متصله. حالا که قرینه متصله نیاورده و می‌خواهد هم چیزی را منتقل کند به ذهن مخاطبش و در مقام اجمال نیست، خب قطع پیدا می‌کنیم همین است دیگر. بنابراین، این فرق مراد جدی و مراد استعمالی است که ایشان این جا فرموده.

سؤال: ...

جواب: ظهور لفظ برای این مقام است دیگر. ظهور اگر برای لفظ است، برای همین مقام است. آن اصالة التطابق است. بعد از این که این انجام شد و لفظ این را آورد، شما حالا این معنا را معبر قرار می‌دهید برای رسیدن به مراد جدی مثل کسانی که می‌گویند که دلالت التزام دلالت لفظ نیست، بلکه دلالت معنا بر معنا است. این لفظ معنا را می‌آورد، و معنا معنا را می‌آورد. پس آن که مربوط به عالم الفاظ است همان دلالت استعمالیه است.

سؤال: ...

جواب: قطعی است دیگر به این بیانی که گفتیم.

سؤال: ...

جواب: ظهور یعنی دلالت، البته این کلمه ظهور.

خب این اشکال ایشان بود.

اشکال‌های این مطلب: (9:11)

اشکال اول:

این اشکال را در این جا ایشان فرمودند ولی بعداً خودشان عدول می‌کنند کأنّ از این اشکال. و نکته‌ای که بیان می‌فرمایند این است که این که شما می‌فرمایید قطع پیدا می‌کنیم این در جایی است که احرار این که متکلم می‌خواهد مطلبی را منتقل کند به ذهن مخاطبش، ما این احرار زمان قطعی باشد. اما اگر این احرار قطعی نبود، از کجا فهمیدیم که این تمرین نمی‌خواهد بکند؟ از کجا فهمیدیم که تصحیح حلق نمی‌خواهد بکند؟ از ظهور حالش فهمیدیم. وقتی پایه مطلب ظهور حال باشد، طبعاً نتیجه تابع اخسّ مقدمات است. اگر یک چیزی ده تا مقدمه دارد که نه تایش قطعی است و یکی از آن‌ها ظنی شد نتیجه می‌شود چه؟ می‌شود ظنی. این جا بعد از این که بنا بگذاریم بر این که می‌خواهد با این لفظ معنایی را منتقل کند، اگر این را مفروض گرفتیم، قطع پیدا می‌کنیم همین است. اما این که واقعاً حالا می‌خواهد منتقل کند چیزی را، این را که یقین نداریم خیلی جاها بلکه ظاهر حالش است که می‌خواهد چنین کند. درسته یک مواردی هم ما یقین داریم. اما هر جا ما یقین نداشته باشیم ظاهر حال است. حتی امام علیه السلام وقتی می‌فرماید خب ظاهر حالش این است که می‌خواهد مطلبی بفرماید اما ممکن است که توریه می‌خواهد بکند. توریه یک‌اش این است که لفظ را در معنا اصلاً استعمال نمی‌کند و فقط لفظ را می‌گوید. خب اما ظاهر حال این است که نه می‌خواهند چیزی را منتقل کنند به ذهن مخاطب و نمی‌خواهند فقط یک لفظی را بگویند. و خیلی جاها که ما یقین پیدا می‌کنیم در وهله اول، بعد از این که مقید برخورداریم شک ساری می‌شود که نکند آن موقع هم بی‌خود یقین پیدا کردیم. یقین نبوده بلکه ظاهر حال بود، و الا اگر واقعاً آن را می‌خواست منتقل بکند چرا این قرینه را بعداً آورده.

خب این مطلبی است که بعداً ایشان در صفحه 300 می‌فرماید:

«و أما ما تقدم من الاشكال على صاحب الكفاية من أنَّ ظهور المطلق في الاطلاق بمقدمات عقلية فتكون دلالة عليه قطعية فيدفع بأنَّ المقدمات و إن كانت عقلية لكنها لاتوجب القطع لأنها غيرقطعية بمجموعها. لأنَّ كونه في مقام البيان إنما يرجع الى ظهور حاله في ذلك. و ظهور حال لاوجب القطع بما يتعلق به و يترتب عليه. فنتيجة المقدمات غيرقطعية لأنها تتبع احسها.» [3]

سؤال: با این حساب پس هیچ نصی ما نداریم دیگر. هر جا که نص هست ما قطعی بودنش را از ظهور حال به دست آوردیم. باز هم کلام برمی‌گردد به همان ...

جواب: نه الان همین مطالبی که حضرتعالی دارید می‌فرمایید نص است. یعنی یک ظهور حالی است که قطع داریم که الان شما هدف دیگری ندارید، نه این که این ظهور حال است.

سؤال: ...

جواب: الان چون قطع داریم که شما نمی‌خواستید الان این کلماتی که می‌فرمایید معنایش به ذهن ما منتقل نشود. فقط می‌خواستید تمرین کنید و یک حرفی بفرمایید. در بسیاری از موارد انسان یقین پیدا می‌کند. این جوری نیست که نص نباشد.

سؤال: حاج آقا با مقدمه خود ایشان منافاتی ندارد که حجیت ظاهر مقید به اظهر باشد. چون این قطعی مربوط ...

جواب: به تطبیق دارند اشکال می‌کنند. به کبری که اشکال نکرد ایشان. فرمود قبول که نسبت به ظهور شما این را بگویید. اما در باب مطلق و مقید تطبیق نمی‌شود زیرا مطلق متوقف بر مقدمات حکمت است. مقدمه اولای مقدمات حکمت این است که احراز کنیم مولی در مقام بیان است. وقتی احراز کردی در مقام بیان است نتیجه‌اش قطع می‌شد فلذا این اشکال این جا می‌آمد. این که حجیت ظهور مقید است به این که اظهاری در قبالش نباشد، این کبری را قبول داریم ولی تطبیقش بر مانحن فیه، بر مطلق و مقید درست نیست. اشکال این است.

سؤال: حاج آقا تطبیقش هم درسته. چون که آخوند هم قبول دارد که این قطع مربوط به دلالت تصدیقیه اولی است. قطع نسبت به دلالت تصدیقیه اولی حاصل می‌شود با توجه به این مقدمات حکمت اما وقتی که حجیت مقید است مربوط به دلالت تصدیقیه ثانیه است.

جواب: خب حالا این اشکال دومی است که عرض می‌کنیم.

عدول ایشان این است که فرمودند.

سؤال: مراد استعمالی هم بشود می‌شود گفت قطعی است چون بالاخره ... حتی در موارد تقیه. چون وقتی کسی می‌خواهد تقیه کند بالاخره می‌خواهد این معانی را ولو مراد جدی‌اش نیست. معانی را منتقل کند به مخاطب. ولو مراد جدی‌اش این نیست. این تقیه اصلاً وقتی پا می‌گیرد که بخواهد این‌ها را منتقل کند.

جواب: ظاهر حالش است. عرض کردم ممکن است الفاظ را بگوید قصد معانی نکند.

سؤال: از قضا قطعاً می‌خواهد این را منتقل کند ...

جواب: نه. آقایان فرمودند در بحث تقیه که آیا تقیه که می‌خواهید بکنید باید استعمال لفظ در معنا کنید. یا توریه اگر امکان دارد توریه کنید. توریه هم دو راه دارد. یک راه این است که این را بگویید و خلاف ظاهرش را اراده کنید. یک راه این است که اصلاً لفظ را در معنا استعمال نکنی. فقط لفظ را بگویید.

سؤال: که چه بشود؟

جواب: شما استعمال نکردید.

سؤال: که منتقل بشود

جواب: آن آدم روی روال که همیشه این جوری است آن جور خیال می‌کند. فلذا بعضی‌ها گفتند اضطرار در دروغ گفتن تصور ندارند مگر برای آدم‌های غافل. و الا آدم در هیچ جا مجبور به دروغ گفتن نیست. چرا؟ مگر غافل باشد که توریه کند و الا چون راه توریه باز است، دروغ لازم نیست بگویید. مثلاً می‌گوید آقا امروز سه‌شنبه است؟ شما یک جوری است که می‌خواهی تقیه کنی و نگویی یا یک اثری بر آن بار است که می‌خواهی مترتب نشود، می‌گویی نه. «نه» را در معنا اگر استعمال کنی دروغ است چون خبر امروز سه‌شنبه است. اما همین طور بگویید: «نه» و در معنا استعمال نکنی، دروغ نگفتی.

سؤال: ...

جواب: پس خودش استعمال نکرده. بله می‌داند او تخیل می‌کند با این تقیه یعنی آن اثر تقیه مترتب می‌شود.

سؤال: ...

جواب: نه، اصلاً استعمال نیست. اراده استعمالیه ندارد.

سؤال: ...

جواب: نه می‌داند بعد از این همه او به خطا می‌افتد.

سؤال: پس چرا به جای «نه»، «آره» به کار نبرد. این که «نه» را به کار برده قطعاً از ...

جواب: به خاطر این که می‌داند چنین تالی دارد. اگر بگوید «آره» مشکل می‌شود. مثلاً فرض کنید بنا بوده روز سه‌شنبه بدهی‌اش را به این آقا ادا کند. می‌گوید آقا مگر تو سه‌شنبه نیست اگر بگوید آره سه‌شنبه است خب وقت ادای بدهی است. می‌گوید نه. نه یعنی امروز روزش نیست دیگر. این نه را اگر استعمال کند در نفی، کذب است. اگر استعمال کند در نه، نه یعنی چه؟ یعنی عدم قول تو نه. نه را در نفی استعمال کند ولی بزند به عدم قول او که نفی در نفی می‌شود اثبات، دروغ نیست. یعنی بله امروز سه‌شنبه است. یکی هم این است که نه، فقط لفظ را می‌گوید. و کذب هم نیست. این در بحث کذب بحث شده فقهاً که اضطرار آیا موجب کذب می‌شود؟ گفتند اضطرار موجب کذب نمی‌شود. اصلاً اضطرار تحقق ندارد در مورد کذب البته لمن لایغفل عن التوریه.

سؤال: استاد این از اشکال برگردیم دلالت مطلق در مابقی بعد از تقیید حجیتش متزلزل نمی‌شود؟

جواب: نه، خب آنها دیگر در محل خودش است چون در مقام بیان بودن حیثی است. یعنی از این حیث در مقام بیان هست یا نه، از آن حیث در مقام بیان هست یا نه. این مقید که می‌گوییم از این حیث کار خراب می‌شود نه از حیث‌های دیگر.

سؤال: ??? حرف‌های حضرتعالی را قبول کنیم آن وقت باید نسبت به تعریف مراد استعمالی تجدید نظر کنیم. چون در مراد استعمالی ما می‌گفتیم که این متکلم قصد دارد که یک معنایی را منتقل کند الان در موارد تقیه می‌آییم می‌گوییم که نه اصلاً این مراد استعمالی ندارد. در موارد تقیه می‌گوییم مراد استعمالی ندارد.

جواب: ممکن است نداشته باشد. ظهور حالش این است که دارد.

سؤال: پس حداقل در بعضی مواردش مراد استعمالی ندارد.

جواب: می‌شود نداشته باشد.

سؤال: می‌شود نداشته باشد. پس مراد استعمالی که شما مثال‌هایی که زدید این نبود که می‌خواستی یک چیزی را ... کنی برای خودش یک مراد استعمالی داشت اما مراد استعمالی به این معنا که یک چیزی را، یک معنایی را منتقل به مخاطب کند این را ندارد. یعنی شما الان در توضیحات‌تان فرمودید که این خودش یک معنایی را قصد کرده ...

جواب: نکرده اصلاً.

سؤال: در بعض موارد... اما مخاطب یک معنای دیگری را...

جواب: ولی اراده استعمالیه دارد، اراده تفهیمیه ندارد. یعنی چیزی را نمی‌خواهد منتقل کند.

اشکال دوم: (21:37)

خب این مطلب ایشان که خود ایشان عدول کردند به خاطر مقدمه اولایشان. مقدمه دومی هم ایشان داشتند در کلام‌شان فرمودند:

«لا يخفى أنَّ الاظهرية و الظاهرية إنما هي في عالم الاستعمال و المراد من اللفظ.» [4]

آیا این کلام تمام است که بگوییم اظهریت و ظاهریت إنما هي، فقط مربوط به عالم استعمال می‌شود. آیا این چنین است که فقط مربوط به عالم استعمال می‌شود اظهریت و ظاهریت یا نه برای مراد جدی هم هست. یا برای تصدیقیه اولی و ثانیه هر دو هست؟ بلکه آن عرضی که کردیم که شش تا ما دلالت داریم غیر از دلالت تصویریه شش تا دلالت تصدیقی داریم.

یکی این که اراده استعمال دارد. اصل اراده استعمال را دارد. دوم این که اراده استعمال دارد در این. مثل جاهایی که مثلاً بر یک ذکر گفتیم یک اثری مترتب است. چیزی را به کسی نمی‌خواهد منتقل کند اما استعمال این لفظ در آن معنا یک اثری دارد. خب این را اراده استعمالیه دارد. در همین هم می‌خواهد استعمال کند ولی اراده تفهیم ندارد، یعنی به ذهن کسی نمی‌خواهد منتقل کند.

اراده تفهیمیه هم گفتیم دو قسم است. یکی اصل این که اراده تفهیم دارد، و دوم این که اراده تفهیم هذا الامر الخاص را دارد. اراده جدیه هم گفتیم دو قسم است. یکی این که اصل اراده جدیه را دارد، دوم این که اراده جدیه این امر خاص را دارد. می‌شود شش تا. خب در همه این تفهیمیه و اراده جدیه، ظهور و اظهر داریم. این جور نیست که ظهور و اظهر فقط برای مقام استعمال باشد. اصلاً شما مقام استعمال را اگر صرف‌نظر از تفهیمیه‌اش بگیرید، آن فائده‌ای ندارد برای ما. فرمایش شما و استدلال شما بر این که یقین می‌آورد احتیاج به کدام دارد؟ به اراده تفهیمیه دارد تا ما قطع پیدا نکنیم نه به اراده استعمالیه. برای این که در مورد اراده استعمالیه اگر تفهیمیه همراهش نباشد خلف نیست، اشکالی ندارد. من این لفظ را می‌خواهم در این معنا استعمال کنم که برایش وضع هم نشده، قرینه هم نمی‌خواهم بیاورم ولی چون خودم می‌دانم که اشکال ندارد. آن وقتی آن برهان می‌آید که من با این لفظ می‌خواهم تفهیم به غیر کنم، آن وقت آن جا معنا ندارد من لفظی را که وضع شده برای این معنا و هیچ ارتباطی با آن معنا ندارد بلاقرینه بر آن معنا، اراده کرده باشم جداً که با این لفظ می‌خواهم آن معنا را منتقل کنم که قرینه ندارد. آن جا است که معقول نیست و نمی‌شود و برهان شما می‌آید. اما در نفس اراده استعمالیه که به ذهن دیگری نمی‌خواهم منتقل کنم، خب چه اشکالی دارد که لفظ را در خارج معنای موضوع له آن بلاقرینه استعمال کنم. استعمال یعنی افناء لفظ در آن معنا طبق یک معنایی که برای استعمال گفته شده یا این که این را علامت آن قرار بدهم، روی او قرار بدهیم. هر چه گفتیم حالا در باب استعمال که معنای استعمالی چیست. بنابراین این فرمایش ایشان هم که در مقدمه ثانیه فرمودند تمام نیست. و موضوع حجت هم حالا ولو محل اختلاف است که موضوع حجت کدام ظهور است. آقای اصفهانی می‌فرماید دلالت تصویریه است. یکی می‌گوید دلالت تصدیقیه اولی است. یکی می‌گوید دلالت تصدیقیه ثانیه است، یکی می‌گوید هر دو هست. موضوع حجت علی الاقوی یا دلالت تصدیقیه ثانیه هست یعنی همان که اراده جدیش چیست و یا این که هر دو است. یعنی اولی برای این که ما قالش روشن بشود، و دومی برای این که ما ارادش روشن بشود. یعنی هر دو موضوع حجت عقلائی است. بنابراین مقدمه ثانیه فرمایش ایشان هم مورد اشکال و ایراد هست.

این اشکال اولی که در کتاب منتقی الاصول بود و چون این اشکال در ذهن بسیاری از بزرگان هست یعنی از تقریرات محقق آیت‌الله بروجردی رضوان الله علیه در می‌آید که ایشان چنین حرفی در ذهنش بوده که این جاها به خاطر این جهت کأنّ قطعی می‌شود و ظهور نیست و هم چنین بعض بزرگان دیگر. این مهم بود که حالا مورد بررسی قرار گرفت.

مطلب دوم: آیا اطلاق از قبیل ظهورات است؟ (27:16)

اشکال دیگری که حالا در این مقام هست و آن هم به همین ناحیه صغری است، این است که گفته بشود که اصلاً اطلاق از قبیل ظهورات نیست تا شما بگویید اظهر و ظاهر. اطلاق یک مُدرک عقلی است. وقتی کسی کلامی گفت، طبیعی را گفت و قید به آن نزد، عقل می‌گوید این طبیعت مطلق است. بنابراین اطلاق مدلول لفظ که نیست. مفاد لفظ نیست. این که اطلاق مفاد نیست، مدلول لفظ نیست هم مرحوم امام رضوان الله علیه فرموده

است، در همین تعادل و تراجیح که اطلاق مدلول لفظ نیست. هم محقق خویی قدس سره فرموده است که بله اطلاق مدلول لفظ نیست. فلذا ایشان می‌فرماید که یکی از آثاری که بر این حرف مترتب می‌کنند در فقه این است که اگر یک شرطی مخالف اطلاق کتاب باشد، این مشمول آن روایت نمی‌شود «الا شرطاً خالف الكتاب و السنه» چون اطلاق، کتاب خدا نیست. اطلاق مدلول کلام خدا نیست. حرف خدا نیست. اطلاق ما یحکم به العقل ما یدرکه العقل است. پس بنابراین شما می‌گویید آن کلام ظاهر در اطلاق است و این کلام اظهر در تقیید است. و حجت آن ظهور اطلاقی مقیّد است به عدم کون الاظهر علی خلافه و لذا حجت نیست. این سخن اصلاً این جا تطبیق نمی‌شود. چون اطلاق اصلاً ظهور لفظ نیست بلکه ما یحکم به العقل است. ما یدرکه العقل است. گفت «الماء طاهر»، «الماء» وقتی قید نداشته باشد عقل می‌گوید یک طبیعت ساریه است. یک طبیعی است که بر همه افرادش قابل انطباق است. یک طبیعت لیسیده است. لایشرط قسمی است. این‌ها را چه چیزی می‌گوید؟ این‌ها دلالت لفظ که نیست. این‌ها حکم عقل است. بعد از این که دید این جوری است، این دلالت عقلی است. این هم اشکال دوم است که پس اصلاً کبری قابل تطبیق در باب مطلق و مقید نیست.

سؤال: ...

جواب: شما دارید این جوری می‌گویید. می‌گویید ظهور است. راه اول این است می‌گوید آقا چرا مطلق را حمل بر مقید می‌کنید؟ می‌گویید چون مطلق ظاهر است و مقیّد اظهر است و قانون داریم که عقلاء حجت ظواهر را مقیّد کردند به این که برخلافش اظهر نباشد. و این جا چون مطلق برخلافش مقیّد اظهر هست پس حجت نیست.

سؤال: نه منظور شاید اشد دلالت باشد. مثلاً فرض کنید دو طرف تعارض هر دو نص است. هم مطلق نص است و هم مقیّد نص است. ولی دلالت مقیّد بر آن معنای خودش شدیدتر است.

جواب: نص است یعنی احتمال خلافتش را نمی‌دهیم.

سؤال: احتمال خلاف نمی‌دهیم.

جواب: احتمال خلاف نمی‌دهیم دیگر.

این هم اشکال دیگری است که در مقام وجود دارد. این مطلب هم خودش مطلب مهمی است. این هم باید ان شاءالله فردا بررسی کنیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

[2]. منتقى الأصول، ج 7، ص: 297

[3]. منتقى الأصول، ج 7، ص: 300

[4]. منتقى الأصول، ج 7، ص: 297